

رفقای گرامی راه توده

چندی پیش در یکی از صفحات روزنامه رسالت، مطلب کوتاهی دیدم به قلم خانمی جوانی که شاید دانشجوی یکی از دانشگاه‌ها باشد. از محاوره چند جوان در اتوبوس و گفتگو با چند دخترخانم هم‌سن و سال خود جملاتی را نقل کرده و در باره شیوع محاوره‌ای در میان جوانان هشدار داده بود که چنانچه ادامه یابد و فکر بر آن نشود زبان فارسی را آلوده خواهد ساخت. چنان آلوده که برای پالایش آن جان کوشی دهها دهخدا، آل احمد، طبری، فروزانفر، زرین کوب و دیگران را طلب خواهد کرد. به راستی هم آنچه این دخترخانم در مقاله خود آن را بعنوان یک نمونه آورده بود به لغت‌نامه‌ای برای ترجمه نیازمند است.

جامعه بتدریج، در این سال‌های یورش زبان عربی به زبان فارسی و ممزوج شدن لغات و اصلاحات اهل تجارت و معامله با زبان کوچه و بازار با آن خو گرفته‌است، چنان که آینده این سقوط زبان را به نسیان سپرده است. راست می‌گویند که زندگی دوگانه مردم در خانه و خارج از خانه، رواج سانسور و اشاره، گریز از شنودها، دفاع از حریم خصوصی و پنهان کاری تحمیل شده به مردم ایران همگی دست به دست هم داده و شیرازه زبان فارسی را در این سال‌های وانفاس از هم گسسته، و باز راست است که دلبستگی‌های حاکمیت جمهوری اسلامی به زبان عربی بیش از زبان فارسی است و کمترین دغدغه را نسبت به این تاراج دارد، و باز راست است که مطبوعات و وسائل صوتی و تصویری جمهوری اسلامی مروج این آلودگی است، و باز حقیقت است که نوعی زبان کسبه و اهل بازار یکصد سال پیش مانند زبان زرگری، زبان مرغی و انواع دیگر زبان‌های ساده و اشاره‌ای رایج در میان صنوف با همان انگیزه‌ها، یعنی در امان بودن رمز و رازها در میان مردم رایج شده، اما سستی فرهیختگانی که می‌توانستند و می‌توانند در برابر این یورش قد برافراشته و به مقابله برخیزند نیز در این میان کم اثر نیست. در این سال‌های حادثه، کمتر همتی برای انتشار نشریه و فصل‌نامه‌ای به قلم و همت بزرگانی بوده‌ایم که می‌توانستند همتی ملی را برای نجات زبان فارسی به میدان آورند، مگر آنکه آقای شفیعی کدکنی درد را به جا دیده باشد که از نوشته او در این باب را برایتان می‌نویسم. ایشان، در هفته‌ها مقاله‌ای در همین باب نوشته و از گوشه عزلت خویش به فریاد در آمده‌است.

این بخش از مقاله آقای کدکنی را همراه با آن چند جمله‌ای که نویسنده جوان روزنامه رسالت آن را مبنای مقاله کوتاه خود ساخته برایتان می‌فرستم و به همراه آن دردنامه‌ای از احسان طبری را، که به وصیتنامه‌ای برای آینده زبان فارسی می‌ماند. این مقاله شادروان احسان طبری را در میان یادداشت‌ها و نوشته‌های پراکنده‌ای که از آن یار و غمخوار فراموش نشدنی تاریخ معاصر ایران یافتیم و پست کردم؛ تا چه در نظر افتد! پیروز و امیدوار بمانید. (امضاء محفوظ)

راه‌توده- این یادداشت را که به آدرس راه‌توده ارسال شده، با اندکی تلخیص، همراه با اصل مقاله زنده یاد احسان طبری منتشر می‌کنیم و در ادامه آن بخش‌های اندکی از مقاله آقای محمدعاصمی در مجله کاوه را که محتوایی در همین زمینه دارد.

آینده زبان پارسی - به قلم زنده یاد احسان طبری

زبان پارسی

این زیبای هزار ساله را بیا رانیم

انسانی انباشته‌اند. اصطلاحات و دانشواژه‌های آنها حتی در زبان روزنامه‌ها رخنه کرده است. بغرنجی تفکر، شیوه‌های مبتذل تشریح مطالب و بیان سطحی پدیده‌ها را عقب زده است.

زبان بعنوان شکلی از اشکال علامت گذاری جهان وجود، در این دوران سبیرنتیک و تکنیک اتمیک، دمدم چهره‌ای بخود می‌گیرد که با چهره مالوف و مانوس آن تفاوتی بین دارد. زبان پارسی ما که از والاترین ارثیه‌های فرهنگ ملی ماست در این دوران بزرگ و عجیب، در معرض آزمون قرار گرفته و اگر خود را در این آزمون کوشنده و آگاه نشان ندهد سرنوشتش روشن نیست.

عصر ما، عصر تحول سریع و انقلابی دانش و فن است. زبان پوسته مادی تفکر آدمی است. هر چه تفکر بغرنج‌تر، پراجزاتر، دقیق‌تر، پرنرمش‌تر، بزبان همانند نیازمندتر است. هواداران مکتب «متالنگویستیک» Metalinguistique، گرچه با غلوی نامعقول و اثبات نشده، ولی با اساسی معقول و اثبات شده، معتقد بتاثیر فعال زبان در تفکرند، یعنی روند معکوس تاثیر تفکر بر زبان را یادآور می‌شوند، بنا بقول آنها، هر قدر زبانی کامل‌تر، تفکری که بمدد آن زبان انجام می‌گیرد کامل‌تر است.

زبانهای عمده جهان ما به مرحله شگرفی از رشد رسیده‌اند. اکنون این زبانها از اصطلاحات فراوان و فزاینده انواع علوم طبیعی و

عربی دشوار نیست، سودمند است زیرا یکدستی فونتیکی و لغوی و گرامری زبان آموزش آنرا تسهیل می‌کند. تنها کاری که می‌توان کرد آنست که گرایش زبان در جهت احیاء واژه‌های پارسی باشد و بویژه هنگام نوسازی باید سنت ترکیبات عربی را به کناری نهاد و چنانکه خوشبختانه مرسوم شده است ترکیبات شیوایی پارسی را به میان کشید، باید کوشید که در قبال سر ریز واژه‌های اروپایی نیز سیاستی داشت و حتی‌المقدور معادل پارسی آنها را متداول ساخت. البته حتی‌المقدور، زیرا این کار در زمینه دانشواژه‌ها (بویژه علوم طبیعی) تقریباً امری محال است. ولی معضل اساسی در جای دیگر است؛ در این است که زبان فارسی دچار فقر مفاهیم در قبال نیازمندیهای تمدن جدید است. بعلاوه زبان ما ایجاز شگرف خود را که در آثار اولیه‌ای مانند تاریخ سیستان،

تاریخ بیهقی و غیره نمونه‌های دل‌انگیز آن بسیار است تا حد زیادی از دست داده‌است. زبان ما باید هم از جهت مفهوم، هم از جهت شیوه بیان، غنی، فصیح و موجز شود. اگر کسانی امروز بکوشند متون دقیقی را از زبانهای عمده جهانی به پارسی در آورند، می‌بینند که چه اندازه سطح دقت و ایجاز و غناء زبان اصلی در زبان ترجمه تنزل می‌یابد. زبان ما عقب مانده است و آنهم بسختی! درک این واقعیت و اعتراف بدین نکته ضرور است، بی شک طی پنجاه سال اخیر زبان مانند بقیه شئون جنیده و به پیش تاخته ولی مانند بقیه شئون از صفوف نخستین تمدن بسی دور است. زبان پارسی که روزی با سایه‌روشنهای فراوان لفظی و معنوی خویش، از رساترین و گیراترین زبانهای جهان بود و طوطیان هند را شکر شکن می‌کرد، امروز با آنکه هنوز زیباست، ولی از بسی جهات نارساست، اگر جامعه ما امروز متأسفانه از اجزاء این وظایف حیاتی غافل است و حتی بخشی در آن بکار تخریب این کاخ زرنگار مشغولند، روشنفکران ما (که زمان، بر سپاه برکت‌خیز آنها خوشبختانه می‌افزاید) باید دست بکار شوند. در درجه اول اصول و احکام اساسی زبان مورد توافق قرار گیرد تا هر کس نغمه خود را ساز نکند و از همه این نغمه‌های ناساز، کژآهنگی گوشخراش برنخیزد. آنوقت بر اساس این اصول موافق و برنامه عقلایی، باید نسل ما و نسلهای آتی سخت بکوشند تا زبان فردوسی و بیهقی، ناصر خسرو و مولوی، سعدی و حافظ جای گمگشته خویش را در بین زبانهای جهان باز یابد و در خورد تمدن پر توان و تفکر دقیق عصر ما شود.

شخصیت فرهنگی و معنوی ملت‌ها در زبان آنها منعکس است. ما هنوز از آن عصر فرخنده تاریخ بسیار دوریم که بشر با زبان واحدی گفتگو کند. تا آن زمان هر کس، زبانی را که مادر، یک حرف و دو حرف آنرا در دهانش نهاده و گفتن آموخته است، عزیز می‌دارد و ما نیز بنوبه خود پارسی را، که تاجی گوهرنشان از افتخارات بر تارک کهنش می‌درخشد. میهن‌پرستی حکم می‌کند که این **زیبای هزار ساله را** بیاراییم و آنرا از عروسان بزم پر هیاهوی تمدن امروزی سازیم. تقلاهای اولیه و تدارکی دهه‌های اخیر، زمینه را برای اجراء ترازبندی‌های سنجیده فراهم ساخته است و اگر این تذکار موجز ما، به انجام چنین ترازبندی بمثابه رهنمود سیر آینده کمک کند سعی ما مشکور بوده است.

بمناسبت بحثی که درباره زبان پیش آورم، شاید بیجا نباشد واژه‌های چند درباره نثر معاصر بنویسم، زیرا درباره شعر معاصر نظراتی ابراز داشته‌ام، و تکرار آن مطالب را ضرور نمی‌شمرد.

زبان پارسی، نه بسبب جوهر خود، بلکه در اثر عوارضی که علی‌الخصوص در قرون متمادی انحطاط تمدن دامنگیرش شده، دچار بیماریهای متعددی است. بویژه اگر مقیاس قضاوت ما السنه مهم جهانی باشد. فقر مفاهیم ضرور، برای مدنیت امروز، ابهام معانی، هرج و مرج صرفی و نحوی، نامعلوم بودن مرزهای لغوی، روشن نبودن تجوید و تلفظ زبان—شماهی از این معایب است که هر یک در جای خود عیبی است کلان.

برای رفع این معایب باید زبان پارسی، همانطور که شروع شده است، از طریق اخذ اصطلاحات خارجی، نو سازی لغوی، احیاء اصطلاحات کهن، کوفتن دیوار بین «لفظ عوام» و «لفظ قلم»، کوفتن دیوار بین زبان پایتخت و زبان ولایت بتدریج فقر مفاهیم را چاره کند. با تنظیم کتب صرف و نحوی منظم، لغت‌نامه‌هایی که تفسیر دقیق و علمی واژه‌ها را بدست دهد، روشن ساختن قواعد بیان، تنظیم قواعد فونتیکی و درست‌گویی و درست‌نویسی و نقطه‌گذاری، هرج و مرج گرامری خویش را بر طرف نمایند. وبالآخره باید این زبان پرچینه‌های لغوی خود را معین کند و این بی‌مرزی و بی‌شخصیتی لغوی را که اکنون بدان گرفتار است چاره سازد و مثلاً معلوم شود کجا زبان عربی خاتمه می‌یابد و پارسی شروع میشود و بر عکس. در همه این زمینه‌ها کارهای خود بخودی، بی‌نقشه، غالباً با کیفیت متوسط، گاه از روی بی‌حوصلگی و عدم دقت کافی انجام می‌گیرد که وافی مقصود نیست.

طبری، انسانی برای یک ملت و یک فرهنگ

شادروان احسان طبری پس از ۴ سال ارسات در زندان رضاخان پهلوی ۳۰ سال مهاجرت و تبعید و بیش از ۶ سال ارسات در زندان جمهوری اسلامی و زیر فشار گفتگو با حسین شریعتمداری، در اردیبهشت سال ۱۳۶۸ و در سن ۷۳ سالگی در زندان چشم بر جهان فروبست. مخالفان اندیشه‌های فلسفی و مخالف حضورش در حزب توده ایران نمی‌توانند منکر دانش و نقش والای ادبی، تحقیقی، انسانی و خدمت او به زبان فارسی شوند. حساب مخالفانی که از آنها می‌توان درکنار موافقان اندیشه‌های فلسفی و توده‌ای طبری از آنها نام برد، از حسابی که دشمنان او در دفتر سیاه محاسبات یک ملت و یک انقلاب دارند بکلی جداست. امثال آیت‌الله مصباح و یا حسین شریعتمداری و سعید امامی را نه مخالف، بلکه دشمنانی باید بر شمرد که به یک ملت و یک انقلاب خیانت کردند و آنچه با طبری کردند بخشی از خیانتی بود که با جنایت نیز توأم شد.

در همه این زمینه‌ها احتیاج به تلاشهای دامنه‌دار و حاصل بخش احساس می‌گردد؛ درعین حال نباید انصاف نداد که پژوهندگان پرکار و دانش‌پژوه جداگانهای هستند که در زمینه مورد بحث ما به کارهای جدی و جسورانه علمی دست زده‌اند. نکته‌ای که همیشه میهن‌پرستان ایران را آزرده ساخته است، مسئله بی‌مرزی لغوی زبان پارسی و فوران عظیم لغات بیگانه، بویژه عربی در آنست. روشن است که بی‌نیاز کردن پارسی امروز از عربی نه ممکن است و نه معقول، قریب هزار سال است که روشنفکران ایران در انباشتن زبان از واژه‌های عربی تلاشی روزافزون داشته‌اند. با این حال پیراستن زبان تا حدود معینی برای چند نسل ممکن و سودمند است: ممکن است زیرا یافتن معادل پارسی بسیاری از واژه‌های

شکستن سد بین لفظ قلم و لفظ عوام

نثر امروز مانند شعر در جاده‌ی بالا گرائی و اعتلاست. زیرا هم ذخیره لغوی آن غنی‌تر می‌شود، هم ذخیره‌ی اصطلاحات و عبارات منسجم (فرازه‌تولوژیک)، و هم نرمش صرف و نحوی آن. ذخیره‌ی لغوی از بابت شکسته شدن سد بین لفظ قلم و لفظ عوام که از قائم مقام و امیر نظام آغاز شده و با دهخدا و جمالزاده و هدایت باوج رسیده است نیز از بابت رخنه‌ی مصطلحات شهرستانها و واژه سازی‌های رسمی و غیر رسمی، گاه از جانب موسسات دولتی، گاه از جانب نویسندگان و گاه از جانب مترجمان، زبان نثر امروز را بتدریج دقیق‌تر و رساتر می‌سازد. به غنای فرازه‌تولوژیک و نرمش صرف و نحوی زبان کثرت آثار تصنیفی و ترجمه‌ای کمک می‌کند. ارثیه کهن نیز با تلاشی بلیغ کاویده می‌شود. زبان شیوا و دل‌انگیز پیشینیان بسیاری از فضائل خود را به ما معاصران وام می‌دهد و از درهم‌آمیزی کهن و نو زبانی گیرا در کار پیدایش است. ولی مترجمان آثار هنری و علمی دوران ما می‌دانند که از عبارت «در کار پیدایش» نمی‌توان فراتر رفت. زیرا هنوز باید چند دهه‌ی دیگر بگذرد تا این روند پر فراز و نشیب به سرانجامی رسد. یکی از دگرگونی‌های نثر امروز پیدایش سبک‌ها (استیل‌ها)ی مختلف و رنگارنگ است هیچ چیز از این ساده‌لوحانه‌تر نیست که ما تنها یک سبک را باوج بر کشیم و دیگر سبک‌ها را فرو کویم. آزمون دیگران در پیش روی ماست؛ تکامل ویژه فردی-اجتماعی یک نویسنده او را از جهت گزین واژه‌ها، پیوند آنها، تکیه و ضربه‌های منطقی و روحی جمالات، مانورهای گرامری به هیئت خاص در می‌آورد. این پایه ویژگی اوست ولی مسئله اینجاست که او باید درست و در روح زمان و زبان بنویسد. و اما اینکه این کار را چگونه انجام می‌دهد جامعه و تاریخ قضاوت خواهند کرد. هدایت خواست زبان بابا شمل‌ها و زن مثنوی‌های دوران خود را بر صفحه بیاورد. کسروی زبانی «آسمانی» آفرید. در زبان پورداود نازش و فخرورزی به ایران باستان و شیوه برانزنده حماسی منعکس است. به‌آذین و زرین‌کوب، فصاحت کلاسیک را با نیاز نثر علمی و هنری معاصر پیوند می‌دهند. جلال‌آل احمد، باقتضای طبع سرکش خود، بکاری پر مسئولیت دست می‌زند؛ می‌کوشد به اتکالی «گرامر محاوره» گرامر مستوفیانه را بگوید. او بدنبال «لفظ عوام» نه، بل بدنبال «صرف و نحو عوام» می‌رود و گاه مثلاً در «غرب زده‌گی» و «خسی در میقات» طرفه و بدیع است. گاه کارش به دور برداشتن می‌رسد. بهر جهت راهی می‌گشاید.

عطش آنکه تفکر غربی در آئینه‌ی فارسی تمام قد منعکس شود، در نوشته‌های اینها و بسیاری دیگر منعکس است و این جریان سرایتی شگرف نشان می‌دهد که گاه هوسناکانه اجرا می‌شود. هرگز زبانی «یک سبکی» باقی نمی‌ماند، حتی در جامعه سنتی سده‌های میانه ایران سبک‌ها با هم همزیستی داشته‌اند، تا چه رسد به دوران طوفانی و طوفانزای ما.

منتها ما در همه چیز، در نوعی پروسه‌ی آغاز و گذاریم و این جوانه‌های شاداب که اکنون برون می‌جوشد، نیم سده دیگر میوه پر آب خواهد داد که در خور دبستان تمدن انسانی است. لذا جستن و آفریدن را باید ستود، اما باید لیاقت این کار را کسب کرد، شاعر خوب آنهم در زبان پارسی بودن کار ساده‌ای نیست، نثر نویس خوب بودن نیز کاری ساده نیست. ما مردمی از زیر بته گریخته نیستیم، در این دیار حتی قصه‌گویان و نقالانش کلامی فصیح و انبانی از حکمت و شعر بر دوش داشتند. می‌گویم به چهار مقاله بی‌هقی و کلیله و دمنه و گلستان، به سمک‌عیار و داراب‌نامه بنگرید! لذا باید نثر نویس ما این ارثیه را آموخته و اندوخته باشد. تا تصور نکند که ما فقط با عکس برداری از مصطلحات

دیگران قادریم سخن بگوئیم. طبیعی است که آکادمیسیم خشک کسانی که می‌گویند: «این ترجمه است، اینکه فارسی نیست» نادرست است زیرا نمی‌فهمند که همیشه زبانها از دریچه‌ی ترجمه‌ها و انتقال‌ها غنی شده‌اند. آنچه امروز سنت معتاد است زمانی بدعت خلاف مانوس بود.

از یک گفتگوی رایج بین جوان‌ها

روزنامه رسالت

نوشته خانم شیدا حجتی

... سوار اتوبوس شدم تا به مقصد مورد نظرم برسم. تعدادی پسر ۱۷- ۱۸ ساله هم در قسمت آقایان ایستاده بودند. صحبت‌های آنان را می‌شنیدم، گوئی به زبان دیگری صحبت می‌کردند. حتی یک لحظه شک کردم که این‌ها به زبان فارسی سخن می‌گویند؟

از صحبت‌هایی که یادم مانده برایتان می‌نویسم:

«- داشتم از پله‌های راهرو پائین می‌آمدم که قرقی، تریپ، بچه‌مایه‌دار، اُمد بهم گفت که بابا مایه‌دار تو هم اُمدی تو خطا؟ این کفش چیه پات کردی؟

- واسه اینکه حالشو بگیرم گفتم: یادته عمو لک‌لک مدرسه سرورته‌ات کردی؟ اگه گفتی چرا؟ واسه اینکه هی ضمیمه میشی!

ای‌ول، ای‌ول حال کردیم»

چند روز پیش، در یکی از پاساژهای خرید تهران هم شاهد این مکالمه بین چند دختر جوان بودم:

- خفتی دهنشو بستیم و تا کلاغ بیاد جین فنگی زدیم بیرون!

....

(به مناسبت سالگشت خاموشی ابدی احسان طبری در اسارت)

محمدعاصمی، مجله کاوه- بهار ۱۳۷۲

مرگ احسان

پهلوانی خسته را مانم

که می‌گوید

سرود کهنه‌ی فتحی قدیمی‌را

قرار بود روزنامه "صفا"ی عبدالصاحب صفائی، که در ساری منتشر می‌شد، به عنوان ارگان کمیته ایالتی حزب توده مازندران و زیر نظر احسان طبری انتشار یابد. به تنی چند از ما تکلیف نوشتن مطلبی برای روزنامه کرد.

اولین مقاله‌ای که نوشتیم با استفاده از شعر "فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان - آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست" بود. مقاله را که خواند با صراحتی تمام گفت، چه شعر قشنگی را انتخاب کردی ولی چه بسیار پرت و نامربوط مطلب را پروراندی. ... دمج شدم و صدایم در نیامد که گفت: لازم نیست روترش کنی، باید یادگیری که عیب کارت را بنمایانند. ... و آنگاه با حوصله یک معلم دلسوز به راهنمایی پرداخت و آن مقاله را چنانکه می‌خواست پروراند و به چاپ سپرد. ... تا آنجا که می‌دانم، یعنی در واقع از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۷ که نخستین در بدری‌های این دوره شروع شد و سپس تا سال ۱۳۳۲ که مژه تلخ آوارگی‌های بعد از ۲۸ مرداد را چشیدم، احسان طبری به عنوان فیلسوف، نویسنده، پژوهنده، منتقد، نوساز و نوپرداز زبان فارسی، به ویژه در روزنامه نگاری نقشی

سو. نسل بعد، یعنی نسل طبری و زرین کوب، درباره نسل سوم می‌ترسم پرسش کنم. کارهای تقی زاده و قزوینی و بهار و فروزانفر، دست کمی از کارهای مشابه آن در فرنگ ندارد و کارهای نسل دوم، تلفیقی است از کارهای دو گروه نسل اول با ظاهری زیباتر و محتوایی غالباً کم‌تر و نسل سوم، هرچه دارد، ظاهری است گاه زیبا و مجموعه‌ای «ارجاعات دکراتیو و تزینی» که در یک دقیقه از اینترنت می‌توان گرفت.

شنیدم این روزها، مجمعی تشکیل داده اند برای تغییر برنامه‌های درسی رشته‌های دانشگاهی ادبیات فارسی. یقین دارم که دستاورد آن جز زیان برای این رشته چیزی نخواهد بود. هر نوع تغییری، درین نیم قرن، مایه تضعیف سواد و سطح دانش جوانان شده است. بر این قیاس، حاصل این مجمع نیز چنین خواهد بود.

اگر معیارهای جهانی معرفت ملاک قرار گیرد، سواد اغلب دانشجویان فوق لیسانس و دکتری ما هم چیزی در همان حدود بیشتر نیست. البته هر کسی زبان مادری و ملی خود را تا حدی می‌داند. بعد از آن چه بارها گفته‌ام که بهره مندی از دریا، وابسته به «تور» ی است که در دست داریم از دریا صید می‌کنیم. مثنوی و شاهنامه، دریاست ولی بر لب این دریا ایستادن و با کف دست خود در اندیشه صید بودن چیزی جز حشرات ریز لب ساحل را نصیب ما نخواهد کرد. خیلی که کتاب خوان و با ذوق باشند، از همین گونه «تحقیقات» داخلی چیزهایی را می‌آموزند و هر کس با این مطبوعات سر و کار داشته باشد، درجه اطلاع رسانی آنها را، در عرصه معارف بشری، به خوبی می‌شناسد.

مدیران بعضی ازین نشریات، خواندن و نوشتن ساده را بلد نیستند و اغلب سر مقاله‌هایشان را دیگری برای ایشان می‌نویسد و آنها امضا می‌کنند. این را اطلاع خصوصی دارم. چنین مجله‌گردانی جای تقی زاده و بهار و اقبال آشتیانی و سعید نفیسی و کسروی و پرویز خانلری و احسان طبری را گرفته‌اند. تلک قضایا قیاساتها معها.

(نقل تلخیص شده از فصلنامه هستی - به مدیریت اسلامی ندوشن (تهران - شماره تابستان هشتاد)

داشت که مانند آن را در صد سال اخیر، دست کم من نمی‌شناسم. بزرگانی چون طالبوف، صوراسرافیل، کاظم زاده‌ایران‌شهر، دهخدا، صادق‌هدایت و ده‌ها تن دیگر از راه مطبوعات وابسته به حزب توده که در سال‌هایی که برشمردم از گسترده‌ترین و مردمی‌ترین نشریه‌های زبان فارسی بودند، به خوانندگان، به ویژه جوانان آن روزی معرفی شدند و اگر درستی این نکته را بپذیریم، ناگزیر باید به این مطلب نیز توجه کنیم که بدون آگاهی، روشن‌بینی و پیگیری مردمی که یا خود بر سر این مطبوعات بود و یا از دور بر آنها نظارت می‌کرد چنین پدیده‌ای روی نمی‌داد.

اما کار احسان طبری فقط به این رده مختصر نمی‌شود. به کمک و گاه به اصرار او بود که گویندگان و سرایندگان چون نیمایوشیچ و سازندگانی چون پرویز محمود و با از جوان‌ترها باغچه‌بان، ناصحی، حنا، گل‌سرخ ۰۰۰ از پرده‌ی انجمن‌ها و گروه‌های کوچک دوستانه بیرون آمدند و نام و کارشان بر زبان‌ها افتاد.

باز احسان طبری و تنها او بود که کسانی چون ابراهیم گلستان، منصور شکی، پرویز داریوش را که خود در این مسیر بودند به پی‌جویی بیشتر ادبیات امریکائی تشویق کرد. نام‌هایی چون اشتاین‌بک، فاست، درایزو، همینگوی ۰۰۰ نخستین بار از راه اعضاء و یا دوستداران حزب توده و به پشتیبانی شخص طبری، در نوشته‌های فارسی شناخته شدند و هم او بود که ویژگی‌های هنری این نویسندگان را نشان می‌داد. آگاهی شگفت‌انگیز احسان طبری به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و عربی و دیرتر، روسی و آلمانی، البته آگاهی با پشتوانه، میدانی در اختیارش می‌نهاد که بیشتر خود او می‌توانست در آن یکه تازی کند. به ترجمه دلپذیر و استادانه "برنای تیره پست" اثر مایاکوفسکی نگاه کنید، آنگاه خواهید دانست که من در باره چه انسانی حرف می‌زنم؛ آنهم در سال‌های بیست، یعنی در زمانی که بیش از هفتاد در صد مردم امروزی ایران، هنوز به دنیا نیامده بودند.

فروزانفر و طبری سرداران بی‌جانشین دو نسل

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - چراغ‌های خاموش

متون ادب فارسی، به ویژه شاهکارهای آن، به منزله چراغ‌هایی هستند که برکنار طاقچه نهاده ایم و خاموش اند.

بر طاقچه سرای فرهنگ ما، از این گونه چراغ‌های خاموش بسیار است. بعضی از آنها هرگز روشن نشده‌اند، بعضی از آنها را نسل قبل و نسل‌های دورتر برای خود، در حد امکاناتشان روشن کرده‌اند و در پرتو آن زندگی. اما برای ما همچنان خاموش‌اند. روغنی در چراغ و کبریتی. ما نه کبریت داریم و نه روغن. روغن برای چنین چراغ‌هایی، مایه‌ای است از فرهنگ بشری عصر و کبریت، ذوق و نوآوری. غالب آنها که از فرهنگ بشری عصر پیش و کم‌خبر دارند، دردا و دریغا که از مایه ذوق و شناخت فرهنگ ملی بی‌بهره می‌نمایند و آنها که ذوق دارند، یا چنین می‌نمایند که ذوق دارند و مایه اشتغال، از آن روغن بی‌بهره‌اند. قرن بیستم به پایان رسید. ما چه کردیم؟ ما درباره فرهنگ دیرینه سال خود چه کردیم؟ برای سعدی و نظامی و حافظ و مولوی و خیام و فردوسی چه کردیم؟ در نسل اول، کارهای فروغی و دشتی و هدایت را در یک طرف داریم و کارهای تقی زاده و قزوینی و فروزانفر را در یک

جای خالی بزرگان!

روزنامه آفتاب یزد شماره چهارشنبه ۳۰ مرداد ۸۱ در صفحه ۲ خود، در تحلیل نقش تلویزیون‌های ماهواره‌ای و رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور که پس از تعطیل مطبوعات طرفدار اصلاحات، می‌کوشند مرجع خبری و تفسیری داخل کشور شده و از این نظر موفقیت‌هایی نیز بدست آورده‌اند، مقاله‌ای دارد به قلم "جعفر گلابی"، نویسنده مذهبی روزنامه‌های طرفدار اصلاحات. بخشی از این مقاله نسبتاً مشروح خواندنی و به خاطر سپردنی است. آقای گلابی از جمله می‌نویسد:

«... شخصیت‌هایی چون بهشتی، مفتاح، طالقانی، بازرگان، سبحانی و باهنر ۰۰۰ اضلاع پرشمار نهضتی بودند، که در اوج غنای علمی و فکر بسر می‌برد. حتی اپوزیسیون غیر مذهبی آن زمان هم قابل قیاس با چپ‌گرایان برانداز امروز نیستند. مقام علمی امثال دکتر احسان طبری بر کسی پوشیده نیست، در حالی که حتی جوان‌ترهای کمونیست آن زمان هم به نسبت بضاعت خود حرفی برای گفتن داشتند. راستی در زمان فقدان علم و عمل در میان مخالفان برانداز جمهوری اسلامی، اگر آنان مخاطبانی از درون جامعه ما پیدا کنند عمق ناشی‌گری ما مدافعان انقلاب مرزی خواهد داشت؟»